**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 031– 30 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## لزوم دقت در اقوال عامه حول حق الماره

در نقل اقوال عامه، سه قول ذکر شد: ثبوت حق الماره، نفی حق الماره، تفصیل بین وجود حائط و نبود حائط که از ابن عباس نقل شده است. به نظر می رسد، این نقلیات نیازمند دقت است. باید در قول قائلین به ثبوت حق الماره تأمل کرد که آیا مراد آنها خصوص مارّ است یا اطلاق دارد و حتی در صورت مارّ نبودن، دخول بستان به نظر آنان جایز است؟

مثلا مراد از این عبارات که در مصنّف ابن ابی شیبه وارد شده، چیست؟

قَالَ عُمَرُ: «إِذَا مَرَرْتَ بِبُسْتَانٍ فَكُلْ وَلَا تَتَّخِذْ خُبْنَةً»[[1]](#footnote-1)

عَنْ أَبِي وَائِلٍ، قَالَ: «كُنَّا نَغْزُو فَنُصِيبُ مِنَ الثِّمَارِ، وَلَا نَرَى بِذَلِكَ بَأْسًا»

آیا مراد اکل از خارج حائط است یا شامل داخل شدن در باغ نیز می شود؟

عَنْ أَبِي زَيْنَبَ، قَالَ: سَافَرْتُ فِي جَيْشٍ مَعَ أَبِي بَكْرَةَ، وَأَبِي بَرْزَةَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَمُرَةَ «فَكُنَّا نَأْكُلُ مِنَ الثِّمَارِ»

مراد از «فکنا نأکل من الثمار» که در مصنف ابن ابی شیبه وارد شده، چیست؟ آیا از میوه های بیرون باغ می خوردند یا وارد باغ می شدند؟

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، قَالَ: «إِذَا مَرَرْتَ بِبُسْتَانٍ فَنَادِ صَاحِبَهُ، فَإِنْ أَجَابَكَ فَاسْتَطْعِمْهُ، وَإِنْ لَمْ يُجِبْكَ فَكُلْ، وَلَا تُفْسِدْ»

شاید ظاهر این عبارت این باشد که اگر صاحب باغ نبود، داخل باغ شدن اشکالی ندارد.

عَنْ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: «كُنْتُ أُسَافِرُ مَعَهُ فَكَانَ يَأْكُلُ مِنَ الثِّمَارِ»

«یأکل من الثمار» به معنای داخل باغ شدن است یا خوردن از میوه های خارج از باغ است؟

این ابهامات باعث می شود نتوان اقوال عامه را به درستی تبیین کرد. این احتمال وجود دارد که این کلمات ناظر به حق الماره نباشد و شاید در نظر آنها مسافر حق دارد داخل باغ شود.

به هر حال، به نظر می رسد در حق الماره که در روایات ما وارد شده، دخول در باغ جایز نیست. حتی فقها فتوا دادند که اکل در صورتی جایز است که مرور اتفاقی باشد و به قصد ثمره نیامده باشد. دخول در باغ نیز روشن است مرور اتفاقی نیست و به قصد خوردن از ثمار داخل شده است.

### رابطه فتوای ابن عباس و فتوای مجوزین

ما فتوای ابن عباس را به عنوان مقابل سایر فتاوا قرار دادیم اما به علت ابهام فتوای مجوّزین معلوم نیست فتوای ابن عباس مخالف قول مجوزین باشد. ابن عباس می گوید:

ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «إِذَا مَرَرْتَ بِنَخْلٍ، أَوْ نَحْوِهِ وَقَدْ أُحِيطَ عَلَيْهِ حَائِطٌ، فَلَا تَدْخُلْهُ إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِهِ، وَإِذَا مَرَرْتَ بِهِ فِي فَضَاءِ الْأَرْضِ فَكُلْ، وَلَا تَحْمِلْ»[[2]](#footnote-2)

اگر مجوّزین، دخول در حائط را نیز تجویز می کنند، قول ابن عباس مخالف با آنهاست. اما اگر مجوّزین تنها خوردن از خارج باغ را تجویز می کنند، منافاتی با کلام ابن عباس ندارد.

شبیه فتوای ابن عباس از احمد بن حنبل نیز نقل شده است. در کتاب الورع احمد بن حنبل این عبارت آمده است:

إِذَا كَانَ عَلَيْهِ حَائِطٌ لَمْ يَدْخُلْ وَإِذَا كَانَ غَيْرَ مُحَوَّطٍ أَكَلَ وَلَمْ يَحْمِلْ مَعَهُ شَيْئًا[[3]](#footnote-3)

باید فتوای عامه را با دقت دیگری ملاحظه کرد و در فتاوای مطلق ابهامی وجود دارد و ممکن است حتی دخول در باغ را نیز تجویز کنند.

شافعی در کتاب الام تنها بحث ضرورت را مطرح کرده است:

مَنْ مَرَّ بِحَائِطٍ، فَلَهُ أَنْ يَأْكُلَ، وَلَا يَتَّخِذَ خُبْنَةً، وَرُوِيَ فِيهِ حَدِيثٌ، لَوْ كَانَ يَثْبُتُ مِثْلُهُ عِنْدَنَا، لَمْ نُخَالِفْهُ. وَالْكِتَابُ وَالْحَدِيثُ الثَّابِتُ، أَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَكْلُ مَالِ أَحَدٍ إلَّا بِإِذْنِهِ. وَلَوْ اُضْطُرَّ رَجُلٌ فَخَافَ الْمَوْتَ ثُمَّ مَرَّ بِطَعَامٍ لِرَجُلٍ، لَمْ أَرَ بَأْسًا أَنْ يَأْكُلَ مِنْهُ، مَا يَرُدُّ مِنْ جُوعِهِ، وَيَغْرَمُ لَهُ ثَمَنَهُ، وَلَمْ أَرَ لِلرَّجُلِ أَنْ يَمْنَعَهُ فِي تِلْكَ الْحَالِ، فَضْلًا مِنْ طَعَامٍ عِنْدَهُ، وَخِفْت أَنْ يَضِيقَ ذَلِكَ عَلَيْهِ، وَيَكُونَ أَعَانَ عَلَى قَتْلِهِ، إذَا خَافَ عَلَيْهِ بِالْمَنْعِ الْقَتْلَ.[[4]](#footnote-4)

در آینده درباره لزوم غرامت یا عدم آن بحث خواهیم کرد.

## دلالت روایت مسعده بر ثبوت حق الماره

به نظر می رسد با توجه به نکاتی که بیان شد، روایت مسعده بن زیاد از روایات دالّ بر حق الماره است. چه سوال سائل «مما حولهم» باشد یا «مما هو لهم حلال» باشد و مراد از «مما هو لهم حلال» هر چه باشد؟ امام علیه السلام در پاسخ فرمود: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ...[[5]](#footnote-5)

«فناء محاط» را اینگونه معنا می کردیم که قرینه بر کراهت صاحب است. شاید معنای روشن تر همان مطلبی است که از ابن عباس نقل شده و ناظر به آنهاست. به این معنا که روایت بیان می کند: اگر فناء محاط باشد داخل نشو و گرنه در صورتی که نخواهد داخل فناء محاط شود، می تواند از ثمره خارج از فناء محاط بخورد. پس مفهوم روایت این است که می تواند از ثمره باغی که فناء محاط ندارد یا در صورت وجود فناء محاط، میوه های خارج از باغ نیز دارد، بخورد. داخل شدن در فناء محاط نیز تنها مختص به اهل ضرورت است:

وَ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الضَّرُورَةِ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُبْنَى عَلَى حَدَائِقِ النَّخْلِ وَ الثِّمَارِ بِنَاءٌ لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْهَا كُلُّ أَحَد

نهی پیامبر ص از دیوار گذاشتن به خاطر اهل ضرورت است و اهل ضرورت مجاز به داخل شدن هستند و مالک حق ندارد اهل ضرورت را منع کند و می توانند داخل باغ شوند و از میوه ها استفاده کنند.

در جلسات قبل مفصّل درباره صحت نسخه «مما هو لهم» یا «مما هو لهم حلال» بحث کردیم اما به نظر می رسد این مباحث لازم نیست و متن روایت مثبت حق الماره است و باید این روایت را جزء روایات مثبت قرار دهیم نه روایات مانعه.

سوال: «لا یأکل» در روایت مسعده در فرض وجود فناء محاط، اطلاق دارد و شامل اکل از شاخه هایی که از دیوار بیرون زده نیز می شود.

پاسخ: معلوم نیست «لا یأکل» ناظر به این باشد. به خصوص با توجه به ادامه روایت که پیامبر ص برای جلوگیری از دخول مردم در باغ، از دیوار گذاشتن نهی کرده است. پس «لا یأکل» به معنای دخول در باغ و اکل است و اطلاق ندارد. معنای این روایت این است که دیوار نباید مانع اکل اهل ضرورت باشد و برای غیر اهل ضرورت، فناء محاط مانع است. مانع بودن دیوار نسبت به دخول در باغ است و گرنه دیوار مانع اکل از شاخه هایی که از دیوار بیرون زده، نیست. در نتیجه این روایت ناظر به اکلی است که با دخول در باغ تحقق پیدا کند.

در فرض اضطرار، صاحب باغ به هیچ وجه و لو با دیوار حق منع ندارد و اگر دیوار وجود دارد، باید در باغ را باز کند. روایت مسعده ناظر به این است که اگر دیوار مانع اکل میوه است، نمی توان از میوه خورد و اطلاق ندارد زیرا ضمیر «علیها» در «علیها فناء محاط» به ثمار بازگشت دارد و مراد این است که اگر ثمار فناء محاط داشته باشد، اکل جایز نیست که مفهوم آن این است که اگر برای این ثمار فناء محاط وجود نداشته باشد اعم از آنکه فناء محاط وجود نداشته باشد یا ثمار خارج از فناء محاط باشد، اکل جایز است.

با این بحث روشن شد، مباحث مرتبط با «مما هو لهم حلال» یا «مما حولهم» و معنای این سوال، دور شدن از بحث است و باید با توجه به پاسخ امام علیه السلام، این عبارت را معنا کرد. فقهای ما این قید را مطرح کردند که مرور باید اتفاقی باشد و به قصد خوردن میوه، مرور کرده باشد. شاید این قید از روایت مسعده برداشت شود به این صورت که وجود دیوار باعث می شود که مرور شما به میوه های داخل باغ، اتفاقی نباشد. هر چند این برداشت نیز نیازمند بحث است اما روشن تر از معنایی است که در گذشته بیان شد که به واسطه وجود دیوار، ظن به کراهت وجود دارد.

## نبود فتوا درباره حق الماره از حکام و قضات زمان علی بن یقطین

بنده فتوای فقهای عامه را مجدّد بررسی کردم تا فتوای قضات و حکام عامه در این مسأله روشن شود. محل تعارض روایات عمدتا زمان علی بن یقطین است و فتوای اصلی مطرح در زمان علی بن یقطین، فتوای ابو حنیفه و شاگردان او قاضی ابویوسف و محمد بن حس شیبانی است که در فتاوای این افراد، طرح بحث حق الماره مشاهده نشد. اقوال نقل شده به این صورت است:

از مالک نقل شده که حق الماره اختصاص به صورت اضطرار دارد.

از احمد بن حنبل مختلف نقل شده است. در برخی از نقل ها، قائل به ثبوت است و در برخی نقل ها، حق الماره را به فرض اضطرار اختصاص داده است. اما حنبلی ها بعدا حق الماره را به صورت مطلق قائل هستند. بیهقی شافعی در کتب مختلف خود اصرار دارد که روایات مثبت حق الماره مختص به ظرف ضرورت است. ابن قیّم جوزی روایات مثبت حق الماره را مطلق می داند و روایات مقیّد را از نظر سندی معتبر نمی داند. ایشان در تهذیب سنن ابی داود لابن قیم؛ ج 2، ص: 40 در پاسخ به تمسک به روایت مقیّد می نویسد: هذا من المراسیل التی لا یحتج بها فضلا عن ان یعارض بها المسندات الصحیحه ...

ایشان بیان می کند: حق الماره مربوط به ظرف اضطرار نیست.

ظاهرا قولی که استقرّ علیه الحنبلیه، ثبوت حق الماره است اما اقوال احمد بن حنبل در این زمینه مختلف است. ابن قدامه در المغنی درباره احمد بن حنبل بیان کرده که فتاوای او یک دست و روشن نیست. اما با نگاه به مجموع اقوال احمد بن حنبل، بعید نیست او را قائل به ثبوت حق الماره بدانیم.

آیا عدم وجود فتوا از قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی و امثال آنها، به معنای عدم ثبوت حق الماره در دیدگاه آنان است یا به علت نبود بحث قضایی و عدم تحقق دعوا و رجوع به دادگاه، درباره حق الماره فتوا ندادند؟

بعید نیست احتمال اخیر صحیح باشد به خصوص آنکه زمان امام صادق علیه السلام وضع مسلمین از نظر مالی خوب شده بوده بر خلاف زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که وضع مالی مسلمین بسیار نامناسب بوده است و به همین دلیل برخی از حق الماره استفاده کردند و صاحبان ملک به عنوان شکایت خدمت پیامبر ص مب آمدند و حتی شاید زمان عمر نیز وضع مسلمین مناسب نبوده است. اما احتمال دارد پس از آن زمان، وضع مسلمین مناسب شده و به همین دلیل هر چند اکل از میوه های باغ را جایز نمی دانستند اما ممانعتی نیز از آن نداشتند تا دعوایی حاصل شود و رجوع به دادگاه تحقق یابد. با این احتمال، نمی توان از عدم تعرّض قاضی ابو یوسف، قول به عدم را به او نسبت داد. در نتیجه، علت عدم تعرّض می تواند عدم ابتلای به آن و عدم نیاز به حکم قاضی باشد. امیل بودن قضات و حکام نیز در جایی مطرح است که زمینه قضاوت مطرح باشد و ممکن است در این مسأله زمینه قضاوت وجود نداشته و به همین دلیل فتوایی از آنها در دسترس نیست.

به هر حال، در کتب حنفی های متقدّم از ابو حنیفه، ابو یوسف، و محمد بن حسن شیبانی قولی نقل نشده و باید با تتبع بیشتر دید قول آنها وجود دارد.

سوال: آیا حکام و قضات خصوصیت دارد؟

پاسخ: مراد رأیی است که حکومت پشت آن باشد و آن را تأیید کند. به علت احتمال نبود دعوا در زمینه حق الماره، نمی توان انتساب داد که عدم ثبوت حق الماره از اموری است که حکومت آن را تأیید کند.

سوال: ابو حنیفه مورد تأیید حکومت نبوده است.

پاسخ: خود ابو حنفیه حکومتی نبوده و پنهانی طرفدار زید بوده و برای او بودجه می فرستاده است هر چند علنی از زید حمایت نمی کرده است. در مقاتل الطالبیین همکاری های پنهانی ابو حنیفه با زیدی ها نقل شده است. اما قاضی ابو یوسف و محمد بن حسن شیبانی حکومتی بودند.

در این بحث نکات دیگری وجود دارد که اشاره به آنها مناسب است.

## وجود «ثبانا» به جای «خبنه» در برخی از نقل ها

روایتی که در عامه به صورت «خُبنة» نقل شده، در برخی از منابع به صورت «ثبانا» نقل شده است. در کتب غریب الحدیث ذیل خبن و ثبن این روایت آمده است. در غریب الحدیث ابی عبیده قاسم بن سلام این عبارت آمده است:

وَقَالَ [أَبُو عبيد -] : فِي حَدِيث عُمَر إِذا مرَّ أحدكُم بحائط فَليَأْكُل مِنْهُ وَلَا يَتَّخِذْ ثِبانا وَقد رُوِيَ: وَلَا يَتَّخِذْ خُبنَة. قَوْله: الثِّبان قَالَ أَبُو عَمْرو: هُوَ الْوِعَاء الَّذِي يُحمَل فِيهِ الشَّيْء فَإِن خبن حَملته بَين يَديك فَهُوَ ثِبان يُقَال مِنْهُ: قد ثبنت ثِبانا فَإِن حَملته على ظهرك فَهُوَ الْحَال يُقَال مِنْهُ: تحوّلت كسائي إِذا جعلت فِيهِ شَيْئا ثمَّ حَملته على ظهرك فَإِن جعلته فِي حِضْنك فَهُوَ خُبنَةٌ. وَمِنْه الحَدِيث الْمَرْفُوع مثل ذَلِك يُقَال مِنْهُ: خَبَنْتُ أخبن خبْنا.[[6]](#footnote-6)

سه نوع حمل وجود داشته است:

اگر زنبیل و وعائی به دست گرفته شود و حمل شود، ثبان است.

اگر در عبا قرار داده شود و به کول گرفته شود و حمل شود، حال است.

اگر به دامن گرفته شود و حمل شود، خبنه است.

## حمل روایات مطلق به صورت ضرورت توسط ابو عبید

در ادامه می نویسد:

قال أَبُو عبيد: وَإِنَّمَا وَجه هَذَا الحَدِيث أَنه رخّص فِيهِ للجائع المضطرّ الَّذِي لَا شَيْء مَعَه ليشترى بِهِ. وَهُوَ مُفَسّر فِي حَدِيث آخر: أَن رَسُول اللَّه صلى الله عَلَيْهِ وَسلم رخص للجائع المضطرّ إِذا مرّ بحائط أَن يَأْكُل مِنْهُ وَلَا يتَّخذ خُبنة.

این روایت، روایتی است که در سنن صغری بیهقی، ج 8، ص: 283 از عطاء نقل شده و ذیل آن عبارت ابو عبید نقل شده است:

وَرُوِيَ، عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ مَرَّ مِنْكُمْ بِحَائِطٍ فَلْيَأْكُلْ فِي بَطْنِهِ وَلَا يَتَّخِذْ خُبْنَةً» فَكُلُّ ذَلِكَ عِنْدَنَا مَحْمُولٌ عَلَى حَالِ الضَّرُورَةِ. قَالَ أَبُو عُبَيْدَ: وَهُوَ مَا فُسِّرَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ

سپس از عطاء نقل می کند:

عن ابن جریج عن عطاء قال: رخّص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم للجائع المضطر اذا مرّ بالحائط ان یأکل منه و لا یتخّذ خبنه

البته نقل عطاء مرسل است.

در کنز العمال، ج 9، ص: 273، رقم: 25990 نقل می کند:

عن ابن عباس عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه في المضطر" يمر بالثمر قال: يأكل ما لم يأخذ خبنة".

بیان شد: باید «من ذی حاجه» که در روایت عبد الله بن عمرو بن عاص جدّ عمرو بن شعیب وجود داشت، اضافه شده باشد. ابوعبید نیز جمع بین مطلق و مقیّد کرده است و بیان می کند: هر چند روایت مطلق است اما در روایت دیگری قید جائع مضطرّ دارد و به همین دلیل روایت عمر را به «من ذی حاجه» حمل می کند. تفسیر ابو عبید نسبت به روایت، نکاتی که در منشأ اضافه شدن «من ذی حاجه» بیان شده بود را تأکید می کند. حال این اضافه شدن نیز به وجوهی است ذکر شد که یا عمدا اضافه شده یا سهوا اضافه شده یا از حاشیه به متن وارد شده است.

مناسب است کل عبارت ابو عبید را بخوانیم. ایشان در ادامه می نویسد:

وَمِمَّا يبيّن لَك أَنه إِنَّمَا رخّص لذَلِك (ای للمضطر) خاصّة قَوْله: لَا يتَّخذ خُبنة أَو لَا يتَّخذ ثِبانا فَلم يَجْعَل لَهُ الثِّبان والخُبنة إلاّ مَا كَانَ فِي بَطْنه قَدر قُوته فَكيف يُرخّصُ لأهل الزَّاد الْوَاسِع أَن يُصيبوا أموالَ النَّاس.[[7]](#footnote-7)

در این روایت تنها اکل تجویز شده است و از آن روشن می شود که مختص به مضطرّ است. چگونه می توان گفت: شارع برای توانگران اجازه اکل داده است؟

این استدلال عجیب به نظر می رسد زیرا گاهی اوقات شخص مال دارد اما در شرایط شهوت اکل قرار گرفته و برطرف نکردن این شهوت و حرص موجب حصول عقده در وجود او می شود و همین عقده می تواند منشأ مفاسدی باشد. امکان دارد قصد شارع مقدس از بین بردن حرص و ولعی باشد که در آن لحظه حاصل شده است.[[8]](#footnote-8)

روایت ابن جریج از عطاء در سنن کبری بیهقی، ج 9، ص: 604 وارد شده است. در معرفه السنن و الآثار بیهقی آمده است:

وَإِنَّمَا يُرْوَى هَذَا اللَّفْظُ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَهُوَ مَحْمُولٌ عَلَى حَالِ الضَّرُورَةِ، وَكَذَلِكَ مَا رُوِيَ فِيهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَيْرِ هَذَا الْحَدِيثِ مُطْلَقًا فَهُوَ مَحْمُولٌ عَلَى الضَّرُورَةِ[[9]](#footnote-9)

## توجیه «غرامه مثلیه» در کلام عامه

در بحث غرامه مثلیه که در روایت سکونی وارد شده بود، از ابوعمر این مطلب نقل شده است:

قَالَ أَبُو عُمَرَ: قَوْلُهُ (غَرَامَةُ مِثْلَيْهِ) منسوخ لا أعلم أحد مِنَ الْفُقَهَاءِ قَالَ بِهِ إِلَّا مَا جَاءَ عن عمر في دقيق حاطب ابن أبي بلتعة، خرج مَالِكٌ، وَرِوَايَةٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ. وَالَّذِي عليه الناس في الغرم بالمثل،[[10]](#footnote-10)

در معالم السنن خطابی که متوفی 388 ه ق است، وارد شده است:

وقوله فعليه غرامة مثليه يشبه أن يكون هذا على سبيل التوعيد لينتهي فاعل ذلك عنه. والأصل أن لا واجب على متلف الشيء أكثر من مثله وقد قيل أنه كان في صدر الإسلام يقع بعض العقوبات في الأموال ثم نسخ[[11]](#footnote-11)

در این عبارت، غرامه مثلیه منسوخ تلقی شده است.

چند عبارت دیگر نیز یادداشت کردم که مفید است خوانده شود. نوع فقهای عامه روایات را به ضرورت حمل کردند و برخی توجیهات دیگری درباره روایت حق الماره آوردند که در جلسه آینده به آنها اشاره می شود.

1. مصنف ابن ابی شیبه؛ ج4، ص: 294 [↑](#footnote-ref-1)
2. مصنف ابن ابی شیبه؛ ج 4، ص: 296 [↑](#footnote-ref-2)
3. الورع لاحمد روایه المروزی؛ ج1، ص: 140 [↑](#footnote-ref-3)
4. الام للشافعی؛ ج 2، ص: 270 [↑](#footnote-ref-4)
5. قرب الاسناد؛ ص: 80 [↑](#footnote-ref-5)
6. غریب الحدیث للقاسم بن سلام؛ ج 3، ص: 261 [↑](#footnote-ref-6)
7. غریب الحدیث للقاسم بن سلام؛ ج 2، ص: 262 [↑](#footnote-ref-7)
8. آیت الله والد از مرحوم جدّ ما نقل می کرد: در سفر وشنوه بهلول به آنجا آمده بود و مطالبی از بهلول نقل کردند. یکی از مطالب این بود که بهلول گفت: 250 یا 350 عدد قیصی خوردم. با این حال یک دامن خیار چنبر به همراه داشت که کنار جوی به آب می زد و می گفت: سوسمار مار را اینگونه می خورد.

   خداوند آقای بهلول را رحمت کند. نقل شده که ایشان گاهی تا سه روز هیچ غذایی نمی خورد. بدن بهلول بدن خاصی بود که توانایی خوردن زیاد در یک روز و نخوردن غذا در چند روز را داشت. [↑](#footnote-ref-8)
9. معرفه السنن و الآثار، ج 14، ص: 133 [↑](#footnote-ref-9)
10. تفسیر القرطبی، ج 6، ص: 162 [↑](#footnote-ref-10)
11. معالم السنن خطابی، ج 2، ص: 90 [↑](#footnote-ref-11)